

پاسخ سردبیر به چند نامه

آقای محمد شهباز، تهران

با تشکر از نقد ارسالی‌تان، چنانکه تاکنون متوجه شده‌اید، ما در مترجم به شیوه‌ای علمی، و نه شخصی، به مسایل ترجمه می‌پردازیم. ترجمه به قول شما کار واقعاً دشواری است و هیچ مترجمی از خطا مصون نیست. دلایل مختلفی باعث می‌شود مترجم مرتکب خطاهای کم و بیش آشکار بشود. بحث در مورد این دلایل به درازا می‌کشد. خلاصه مطلب این است که هر خطا در ترجمه قابل اغماض نیست و هرکس حق ندارد هر چیز را ترجمه کند. میزان خطا در کل ترجمه و شیوایی و صحت کلی ترجمه عواملی است که در تعیین ارزش یک ترجمه اهمیت بسیاری دارد. پس آنچه مهم است نحوه بررسی و ارزیابی خطاست. هم مترجم و هم منتقد و خواننده باید دیدی معقول و منصفانه نسبت به خطا داشته باشند. متأسفانه گاه مترجم از خطایی که بر او گرفته‌اند می‌رنجد و گاه خواننده خیال می‌کند مترجمی که در کارش خطا پیدا شده مترجم قابل اعتمادی نیست. ارزش و زیبایی ترجمه با یک یا دو خطا که در آن پیدا می‌شود از بین نمی‌رود. برای رسیدن به وضعیتی مطلوب در نقد ترجمه به تفدهای منصفانه و عالمانه و جامع نیاز داریم. این قبیل نقدها که لزوماً با صداقت و حسن نیت نویسنده همراه هستند در طول زمان توهمی را که گاه در مترجم یا خواننده وجود دارد زدود و، اگر اساساً جنگ میان منتقد و مترجم جنگی پایان‌ناپذیر باشد، از شدت تعارض خواهد کاست. ما کار نقد را با نقد خودمان شروع کرده‌ایم و هر نقدی را که در مورد مترجم یا نوشته‌های همکاران مترجم به دستمان برسد چاپ می‌کنیم. می‌بینید که در همین شماره نقدی که یکی از همکاران بر ترجمه بنده از شعر خانم صفارزاده نوشته، چاپ شده است. نقد شما از روی انصاف و دقت نوشته شده، پس دلیلی ندارد آن را، آن طور که نوشته‌اید، در سطل زباله بیاندازیم. در ضمن مترجم و نویسنده محترم آقای کریم امامی هرگز از این خطا که در ترجمه ایشان یافته‌اید دلگیر نخواهند شد. ایشان که ید طولایی در کار ویرایش دارند بهتر از بنده می‌دانند که در کار دشوار ترجمه هیچ کس مصون از خطا نیست. منتظر کارهای بعدی شما هستیم.

در شماره ۱۱ و ۱۲ فصلنامه «مترجم» - پاییز و زمستان ۱۳۷۲ - در بخش گزیده کتب و مقالات ترجمه، بخشی از کتاب از پست و بلند ترجمه نوشته مترجم گرانقدر کریم امامی به چاپ رسیده است. این مقاله آموزشی نگاهی است به روند ترجمه یک بخش از رمان معروف لولیتا نوشته نابوکوف. در اینجا، قصد من نقد ترجمه آقای امامی نیست، زیرا بخش عمده‌ای از نقدهای ترجمه ریشه در سلیقه‌های متفاوت دارد. بلکه صرفاً می‌خواهم با تذکره‌ای اشتباه ایشان، نتیجه‌ای کلی بگیرم و آن اینکه ترجمه، کار واقعاً دشواری است و علاوه بر تسلط بر زبان مبدأ و زبان مادری به دقت نظر فراوان نیاز دارد. در صفحه ۹۲ فصلنامه چنین آمده است: «در برابر after coughing myself inside out می‌نویسیم: «پس از آنکه سرفه مفصلی کردم...» اشتباهی که در اینجا رخ داده و تاثیر جمله‌های بعد را اگر نگوییم زایل کرده دست کم تغییر داده، ترجمه عبارت فوق است. معنای عبارت فوق این است: پس از اینکه حسابی بالا آوردم (استفراغ کردم). معنای عبارت فوق را می‌توان با مراجعه به فرهنگ اصطلاحات انگلیسی دریافت. به علاوه، در خود متن نیز دو سر نخ وجود دارد: الف - جمله ابتدای بخش برگزیده از رمان:

"One day soon after an attack of abominable nausea"

که آقای امامی بدروستی آن را به «تهور و هشتناک» برگردانده است.

ب- آخرین عبارت بخش برگزیده:

"... I stood wiping my foul mouth"

«... من در آنجا ایستاده بودم و دهان آلوده خود را پاک می‌کردم.»

حتی اگر لزوم مراجعه به فرهنگهای متعدد برای یافتن معنای يك اصطلاح را کنار بگذاریم، توجه به خود متن می‌توانست جلوی این اشتباه فاحش را بگیرد. می‌گویم اشتباه فاحش زیرا تمامی آنچه که راوی می‌بیند، حالت انمی است که تهوع و هشتانگی را پشت سر گذاشته است. راوی در آن محیط - حالا به هر دلیل - حساسی بالا آورده است و با آن حال تمام آنچه را می‌بیند، توصیف می‌کند: توصیفی که تاثیر تهوع را می‌توان در آن دید. توصیف ملخهای کوچک، طلپهای خشکیده، ابر نازک کوچک، بره‌ای که به نظر راوی آشنا و عاری از هراس می‌نماید (در ترجمه آقای امامی: مفاک پذیرنده)، مهمه صداها، زیاله زار، سنگ معدن، لعاف چل تگه، ارتعاش بخار آلود و... همگی در اثر حالت تهوع است نه سرفه. تفاوت میان تهوع و سرفه از آن جهت بیشتر توجه‌ام را جلب کرد که من کارم سینماست و در سینما، حالت کسی که تهوع دارد با حالت کسی که سرفه می‌کند تفاوت بسیار دارد. می‌دانیم که استانی کوریک در سال ۱۹۶۲ فیلمی براساس این رمان ساخته است. این نکته را از سر خورده‌گیری و هیب جویی نگفتم. مقصودم از بیان این نکته رسیدن به نتیجه‌ای بود که در ابتدا نکر کردم: ترجمه کار واقعاً دشواری است.

در پی ارسال متن نامه آقای شهبای برای آقای امامی، ایشان پاسخی به دفتر مجله ارسال نمودند که عیناً نقل می‌شود:

کریم امامی می‌نویسد:

آقای شهبای با دقت نظر و باریک بینی سینمایی مج مرا گرفته‌اند. همه جایز الخطا هستیم و هر چه بیشتر و شتابنده‌تر کار کنیم احتمال سهو و خطاکاری مان زیادتر می‌شود. درحقیقت وقتی من در بخش مورد بحث به *where I stood wiping my foul mouth* رسیدم توجه داشتم که راوی در این میان مقداری بالا آورده ولی این «شکوفایی» را چنان که شاید و باید به *after coughing myself inside out* ربط نداده بودم. عبارت اخیر را من برخلاف نظر آقای شهبای (که مرا به «فرهنگ اصطلاحات انگلیسی» حواله داده ولی ملرک مستندی ارائه نفرموده‌اند) الزاماً و در همه موارد معادل و مساوی *I vomited profusely* نمی‌دانم. به نظر من معادل دقیق آن به فارسی این است: «آنقدر سرفه کردم که دل (یا دل و روده) از حلقم بالا آمد». ولی این عبارت فارسی را من به کار نبردم چون لحن آن بیش از حد مطلوب محاوره‌ای بود و ترجیح دادم «سرفه مفصلی کردم» بنویسم. حالا با توجه به «تهوع» شدید اول و «دهان آلوده» آخر قبول می‌کنم که بله، راوی همراه این سرفه‌های مفصل جگر خراش قی هم کرده بوده. پس همان بهتر که «آنقدر سرفه کردم که دل از حلقم بالا آمد» می‌نوشتم تا مفهوم سرفه و استفراغ هر دو در آن باشد. نابوکف در ترجمه بسیار سختگیر بود و ترجمه دقیق را بر ترجمه آزاد ترجیح می‌داد.

و حالا اجازه بدهید برای تکمیل این بحث کوچک مدرک مستندی هم برای اهل بصیرت ارائه کنم. ترجمه عبارت مورد نظر به زبان فرانسه که زیر نظر و با تأیید خود نابوکف انجام گرفته چنین است:

*Après une quinte de toux qui me retourna le corps comme un gant...**

بنده اجازه برگردان این عبارت فرانسوی را به خود نمی‌دهم ولی با معلومات اندک خود از آن زبان همیتقدر می‌فهمم که باز صحبت از سرفه‌های مکرر است.

* Vladimir Nabokov. *Lolita*, traduit de l'anglais par E. H. Kahane. Editions Gallimard, 1959.

عبارت مورد نظر را از چاپ جیبی کتاب (۱۹۷۷، Editions Folio) ص ۴۸۸ نقل کردم.

آقای فرشید عطایی، بندرعباس

از زمان انتشار شماره ۱۴-۱۳ مترجم تا امروز که اواخر فروردین ماه است سه نامه از شما رسیده که خلاصه آنها را با جوابهای مختصر در اینجا می آورم و از لطفی که به مترجم دارید صمیمانه تشکر می کنم. کماکان منتظر نامه های زیاد و پرسشگرانه و آموزنده شما هستم.

۱- چند روز پیش کتابی می خواندم در زمینه زبان شناسی همگانی با عنوان «بررسی زبان». در صفحه ۲۴۱ کتاب به عبارت «کودکان جوان» برخوردم. نمی دانم در زبان انگلیسی عبارت young children (که لابد عبارتی صحیح و معنی دار است) دقیقاً چه معنایی را به ذهن شنونده یا خواننده متبادر می کند، اما همین قدر می دانم که در زبان فارسی چنین عبارتی پذیرفتنی نیست. دلیل آن این است که کودک اساساً «جوان» است و نمی تواند خیرجوان باشد که بخواهیم آن را متمایز کنیم. و اگر کودک را با صفت جوان توصیف کنیم. منطقی تصور کودک پیر به ذهن متبادر می شود. ظاهراً اشکال کار در ترجمه صفت young است. اگر young را «کم سن و سال» ترجمه کنیم مشکل تاحدی حل می شود، ولی کودک کم سن و سال در واقع همان خردسال است. نظر شما در این مورد چیست؟

این خطا احتمالاً از اینجا ناشی شده که مترجم تصور کرده مفهومی که با دو کلمه (صفت و اسم) بیان شده لزوماً باید با دو کلمه (صفت و اسم) ترجمه کند، حال آنکه ظاهراً کلمه «خردسالان» این مفهوم را به خوبی بیان می کند، البته در کلمه children هم مفهوم «جوان» مستتر است و دلیلی که نویسنده دو کلمه استفاده کرده احتمالاً تأکید بر کم بودن سن و سال کودکان مورد نظرش بوده است. مشکل در اینجا است که ترکیب young با children در انگلیسی پذیرفتنی است (به این دلیل که آن را به کار می برند) ولی ترجمه تحت اللفظی آن یعنی «کودکان جوان» در فارسی پذیرفتنی نیست چون من و شما و احتمالاً بسیاری دیگر از اهل زبان آن را نمی پذیرند. بنده با شما موافقم و معتقدم که کلمه خردسالان تأکید مورد نظر را می رساند. در واقع این کلمه، اسمی است که صفت کم سن و سال را به نحوی موکد در خود مستتر دارد.

۲- در شماره نهم مقرریم، صفحه ۷۲، نامه ای از آقای رشیدی چاپ شده که در آن ایرادی بر ترجمه دکتر کریمی حکاک گرفته اند. دکتر کریمی حکاک عبارت nice and whimsical را «بسیار خوشرو و حتی بی خیال» ترجمه کرده و آقای رشیدی عبارت «لطیف و غریب» را پیشنهاد کرده اند. همان گونه که می دانید، عبارت «nice and» وقتی قبل از صفت می آید صرفاً نقش تکمیلی دارد. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا باید در چنین مواردی به ترجمه تحت اللفظی بسنده کنیم؟ اجازه بدهید در توضیح بریاره این عبارت نقل کنم. اولی از پاروتی یک کتاب دانشگاهی و دومی از فرهنگ جدید BBC برگرفته شده است:

1- 'nice and' followed by an adjective is fairly common in colloquial speech and emphasises the following adjective. For example 'nice and cool', 'nice and hot', 'nice and sunny'

2- If you say that something is, for example, nice and small, you mean that it is nice because it is small < you can keep yourself nice and warm... It's nice and peaceful here>

همانطور که اشاره کرده اید، nice and معنی بخصوصی ندارد و معمولاً با صفتی دیگر همراه می شود و نظر مساعد گوینده را نسبت به موصوف می رساند. بدین ترتیب، باتوجه به نقشی که در جمله دارد می توان آن را گاه «خیلی» و گاه «خوب» ترجمه کرد.

۳- در شماره ۱۴-۱۳ مترجم، ص ۱۰۲ سطر ۱۹، در نامه ای که از دانشجویی چاپ کرده اید، کلمه «بیفزاید» به صورت «بیافزاید» آمده است که غلط است... در آن شماره متأسفانه چندین اشکال تاپی راه یافته است. در ضمن در صفحه ۶۶ شماره ۱۴-۱۳، کلمه ایتالیا عمداً به صورت ایتالیا آمده زیرا می خواستیم عین ترجمه آقای پرویز داریوش را نقل کنیم.

پیشنهادی دارم درباره برگزاری «مسابقه بهترین ترجمه»، که یک بار (با متنی نه چندان گیرا)، این کار انجام شد ولی ادامه پیدا نکرد. مقرریم می تواند متنی گیرا و آموزنده (البته از دیدگاه ترجمه) برای «مسابقه بهترین ترجمه» انتخاب کند و از

دانشجویان و علاقه‌مندان بخواهد آن را ترجمه کنند. پس از انتخاب بهترین ترجمه (ها)، در مورد مشکلات خاص آن متن توضیح دهد و بگوید در انتخاب بهترین ترجمه (ها) به چه معیارهایی توجه داشته است. و بعد، نام دانشگاه‌هایی را که در این مسابقه شرکت کرده‌اند، چاپ کند تا معلوم شود دانشجویان کدام دانشگاه‌ها از این نظر فعالتر بوده‌اند و سخن آخر در این زمینه اینکه «اگر» مقرریم برای برنده بهترین ترجمه جایزه‌ای تعیین کند، این مسابقه می‌تواند از هر جهت مفید و هیجان‌انگیز شود. و خلاصه مقرریم می‌تواند با این کار، هیجان خاصی در بین دانشجویان ایجاد کند.

از همان زمان که اولین مسابقه ترجمه را برگزار کردیم، در این فکر بودیم که این کار را ادامه بدهیم. بار دیگر که مسابقه ترجمه را برگزار کنیم روشی عینی‌تر در بررسی ترجمه‌ها به کار خواهیم گرفت ولی به طور کلی، بنا بر تجربه‌ای که از اولین مسابقه به دست آوردیم، بررسی ترجمه‌های ارسالی خوانندگان بسیار وقت‌گیر است و ما فعلاً چنین وقتی نداریم. از طرف دیگر، به قول شما، مسابقه خوب است با جایزه، آن هم جایزه‌ای چشمگیر همراه باشد. با اوضاع اقتصادی کنونی متأسفانه این هم برای ما مقدور نیست. با این حال اگر شخصی یا مؤسسه‌ای پیدا بشود که بانی این مسابقه بشود و تقبل کند به نفع اول تا سوم جوایزی ارزنده بدهد. ما بلافاصله مسابقه را اعلام می‌کنیم.

آقای رحمانی

با تشکر از اظهار لطف شما به مجله مترجم. در مورد ترجمه غزل‌های شکسپیر، نخست این که در ارسال متن انگلیسی آنها اشتباه کرده‌اید، یعنی متن انگلیسی هیچ‌یک از غزل‌هایی که شما ترجمه کرده‌اید همراه آنها نبود و به جای آنها غزل‌های دیگر را فرستاده بودید. اما ما این ترجمه‌ها را با اصل آنها مقابله کردیم. چنان که می‌دانید شکسپیر شاعر و نمایشنامه‌نویسی است که در سخنرانی و شیوایی کلام مقامی پس‌والا در زبان انگلیسی دارد. متأسفانه ترجمه شما از غزل‌های او - حتی اگر دقیق و درست می‌بود، که نیست - ذره‌ای از آن همه زیبایی و شیوایی زبان را نشان نمی‌دهد و اصولاً هیچ ربطی به غزل‌های شکسپیر ندارد. آیا بهتر نیست برای آغاز کار با متن‌هایی ساده‌تر دست و پنجه نرم کنید؟

آقای ایرج هشومرز، قزوین

با تشکر از نامه ارسالی‌تان، بخشی از آن را در اینجا نقل می‌کنم. در نامه‌تان به فرهنگ‌های دوزبانه موجود ایراد گرفته‌اید که اولاً معادل‌هایی که پیشنهاد کرده‌اند تکراری است و ثانیاً این معادل‌ها محدود به معانی ثابت کلمات است، حال آنکه بسیار پیش می‌آید که کلمه‌ای در متن به معنایی به کار می‌رود و با توجه به آن متن معادلی خاص پیدا می‌کند. فرهنگ‌های دوزبانه موجود معمولاً این گونه معادل‌ها را ضبط نمی‌کنند. نکته درستی مطرح کرده‌اید، ولی پیشنهاد می‌کنم در این زمینه تحقیقی آکادمیک انجام بدهید و با مقایسه چند فرهنگ دوزبانه با یکدیگر و ذکر مواردی که معادل‌ها حق معنی کلمات را بدرستی ادا نمی‌کنند، صحت ادعای خود را به طور مستدل نشان بدهید. موفق باشید. این هم بخشی از نامه شما:

... روز به روز بر تعداد فرهنگ‌های دوزبانه افزوده می‌شود، اما هر فرهنگ دوزبانه جدید در واقع تکرار مکررات است چرا که با یک نگاه به فرهنگ‌های موجود... می‌بینیم این فرهنگ‌ها برای عموم کلمات معادل‌های یکسانی پیشنهاد کرده‌اند. شاید کسی بپرسد مگر بغیر از این معادل‌ها، معادل‌های دیگری نیز وجود دارد. البته که وجود دارد. اگر وجود نداشته لیلی نداشت فرهنگ دوزبانه جدیدی تألیف شود. معادل‌های جدید همان معادل‌هایی است که مترجمان برجسته بر برابر کلمات می‌گذارند. مترجمان به مدد تجربیات خود می‌کوشند برای هر کلمه برحسب معنای آن کلمه در متن معادلی پیدا کنند. آنها معنی کلمات را ثابت نمی‌پندارند و همیشه آنچه را که فرهنگ‌های دوزبانه پیشنهاد کرده‌اند به کار نمی‌برند. اگر فرهنگ‌نویسان این اصل ساده را به کار ببینند، در تألیف فرهنگ دوزبانه تعویلی ایجاد می‌شود و معادل‌های بسیاری که در فرهنگ‌های دوزبانه موجود ضبط نشده‌اند در فرهنگ‌های جدید وارد می‌شوند.

خانم مهسا معتمدی، تهران

با تشکر از توجه تان به مترجم، یکی از ترجمه های ارسالی تان را همراه بخشی از نامه تان نقل می کنم و توصیه می کنم، اگر به ترجمه شعر به انگلیسی علاقه مندید، شعر معاصر انگلیسی زیاد بخوانید. امیدوارم نامه شما سرآغاز ارتباط شما با مترجم باشد.

... در مترجم گفته اید که «مترجم باید تنها به زبان مادری خود ترجمه کند مگر آنکه زبان دیگر را مثل زبان مادری خود بداند.» و باز گفته اید: «حرکت ما در زبان بیگانه، حرکتی است در تاریکی.» این گفته در جای خود حرفی است درست و قابل قبول ولیکن لوق تازه کاران را نباید نادیده گرفت... بعد از خواندن این اشعار زیبا و عمیق که حکایت از لطافت و سادگی روحی پاک و صادق دارد، چنان تحت تاثیر قرار گرفتم که تصمیم گرفتم آنها را به انگلیسی برگردانم. حال تا چه حد توانسته ام لطافت اشعار را به انگلیسی منتقل کنم نمی دانم، اما ترجمه آنها نیز برایم اجتناب ناپذیر بود....

Doubt

Beyond the boundary of my credence,
Beyond memories so bitter,
Under the warm morrow of your hands,
Buds of trust appear.
And I, heartbroken over the storms,
Have fixed my eyes on a black cloud,
Lest the treacherous wind blows.

تردید

در فراسوی مرز بلور من،
بر بلندای خاطراتی تلخ،
زیر فردای گرم دستانت،
غنچه اعتماد می روید.
و من آزرده دل زتوفانها،
چشم بر ابر تیره ای دارم
نکند باد خیره سر بوزد.

در ترجمه شما treacherous معادل مناسبی برای خیره سر نیست. به جای آن می توان stubborn یا abtinate گذاشت.

آقای محمدعلی مختاری اردکانی، کرمان

مطالب ارسالی جنابعالی شامل یک نسخه از کتابی که تألیف کرده اید، به همراه ترجمه بخشی از رمان شازده احتجاب و ترجمه سه رباعی و بخشی از یک ترجیع بند حضرت امام (ره) دریافت شد. تشکر می کنم. کتاب شما را، واژگان گفتمان، برحسب وظیفه به علاقه مندان زبان شناسی بخصوص دوستداران مباحث discourse (کلام یا به قول شما گفتمان) توصیه می کنم و انشاء الله در شماره بعد آن را با کمی تفصیل معرفی خواهیم کرد. در اینجا به نقل بخشی کوتاه از ترجمه شما از شازده احتجاب بسنده می کنم. ترجمه شما را عیناً می آورم و ذکر این نکته را بی مناسبت نمی دانم که ترجمه شازده احتجاب پیش از آنکه ترجمه یک زبان باشد، ترجمه یک فرهنگ است، فرهنگی که خود را در لابلای زبان پیچانده و (از نظر ترجمه) زبان را پیچیده کرده. این نوع متون دشوارترین متون برای ترجمه است، به نظر می رسد باید حداقل دو مترجم، یکی اهل زبان فارسی، یکی اهل زبان انگلیسی، در ترجمه این نوع متون باهم همکاری کنند. مترجم اول متن را به انگلیسی برمی گرداند و مترجم دوم ترجمه خام اولیه را از نظر روان بودن و نیز از نظر اینکه تاچه حدی برای خواننده انگلیسی زبان قابل فهم است ارزیابی و اصلاح کند. تا نظر شما چه باشد.

مراد با لباس مخمل سیاه، شلوار سیاه، دستکش جیر سیاه و چکمه براق و کلاه پوست بره بی اش دهنه اسب را گرفته بود و پیاده می رفت. آن جلو، جمعیت پایه پای عماری می رفتند. مادر گریه می کرد. عماری مادر بزرگ آن جلو بود. روی طاقه شال زمردی سه تا قلدح بزرگ بود، پر از یخ. گلاب پاشها هم توی قلدحها بود. چهار گلدان چهار گوشه طاقه شال بود و دو تا گلدان وسط قلدحها. صندوق جزوه های قرآن آن بالا بود، آنجا که رحل هم بود. مردم خم شلعب و دند روی جزوه ها که روی رحلها بود و یا روی دامنشان و می خواندند، آرام و بی صدا. سرهایشان خم و راست می شد. قاریها زیر چلچراغ چهل شاخه بلور و پشت عود سوزهای مسی قرآن می خواندند. نقتها با آویزه ها و پرهایشان آنجا بودند، آنطرف که کسی نبود. باد نمی آمد. پرها سبز و سرخ بودند یا سیاه؟ ... سیاه بودند. شازده فقط مجموعه اصواتی درهم و نامفهوم را می شنید. چلچراغ نکان نمی خورد. تمام شمعهایش را روشن کرده بودند. پدر مج دست شازده را نگرفته بود. شازده به تکمه های سرداری خودش نگاه کرد، گفت:

- مادر، من می خوام پیاده بشوم.

مادر گفت: تو دیگر بزرگ شده ای، مادر.

و گریه کرد. شازده کنار مرادخان می رفت. آن جلو عماری پدر نکان می خورد. مرادخان گفت:

- همه رفتنی اند، شازده.

و به چکمه هایش نگاه کرد.

- پدرت خوب آدمی بود، شازده.

شازده گفت: می داتم.

Murad, in a black velvet frock, black trousers, black leather gloves and a lamb-skin hat, walked, leading the horses by the reins. Far ahead, people walked at a pace of the catafalque, Mother wept. Grand Mother's emotions were far ahead. On the emerald-colour cashmere there three huge bowls filled with ice. There were rose-juice jugs inside the bowls. There were four vases at the four corners of the cashmere and two among the bowls. At the top, there was the case of the Koran, bound in 30 slim volumes, where there were Koran-stands, too. People bending *juzes* on stands or on their laps, recited in silence. They nodded their heads. The professional Koran-reciters recited the Koran under cristal forty-branched chandeliers and behind copper insense-burners. The tafts* were there, with their pendants and feathers, where there was obody. The wind did not blow. What colour were the feathers? Green, red or black?... They were black.

Shazada only heard the hubbub of voices. The chandeliers didnot sway. The candles on all the branches were lit. Father was not holding Shazda's wrist. Shazda looked down at his own *sardari* buttons.

—— Mother, I want to get off.

—— You're no longer a youngster, darling.

Shazda wept. He was walking by Muradkhan behind Father's hearse far ahead. Father's hearse swayed along.

"All have to die, Shazda," Murad condoled, looking down at his boots.

"Your father was a good man, Shazda."

—— I know.

* برای واژه نقت معادلی در انگلیسی نیافتیم. ظاهراً نقت چیزی شبیه حجله هایی است که به هنگام مرگ کسی بر در خانه او

یا بر سر گذرها می گذارند.